



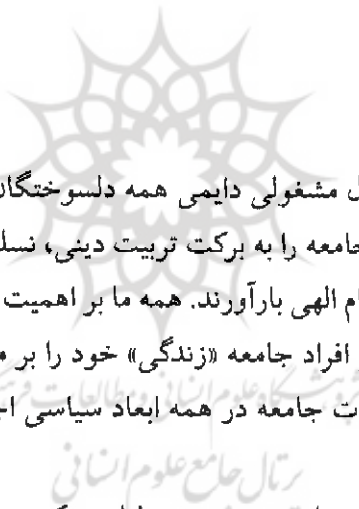
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دین‌دهی یا دین‌یابی!

دکتر عبدالعظیم کریمی

دکترای روانشناسی

و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی



دغدغه درونی و دل مشغولی دایمی همه دلسوختگان دین و آموزه‌های دینی، آن است که نسل جدید جامعه را به برکت تربیت دینی، نسلی مؤمن به ارزش‌ها و عامل به فضایل اخلاقی و احکام الهی بارآورند. همه ما بر اهمیت و ضرورت تربیت دینی واقفیم و بر این باوریم که اگر افراد جامعه «زندگی» خود را بر مدار «دین» و «خدا‌باوری» معنا کنند، سلامت و سعادت جامعه در همه ابعاد سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی تضمین می‌شود.

جامعه‌ای که دینی می‌اندیشد و دینی رفتار می‌کند، جامعه‌ای است که راست‌گویی و درست‌کاری، سعه صدر و بلندنگری، محبت و مهربانی، عشق و صمیمیت، ایثار و گذشت، استقلال و آزادی، تولید و باروری، هنر و هنرورزی و صدها فضیلت بزرگ دیگر در آن موج می‌زند و انسان‌ها خوشبختی و پیشرفت واقعی خود و جامعه خویش را در لحظه لحظه زندگی حس می‌کنند.

اما قبل از هرچیز و پیش از پرداختن به نقش تربیت دینی در زندگی انسان‌ها و اساساً قبل از بحث کردن در مورد چگونگی تربیت دینی کودکان و نوجوانان در خانه و مدرسه، باید به این سؤال چالش برانگیز پاسخی شفاف و معنادار داده شود که: «چه رفتارهایی در قلمرو تربیت دینی قرار نمی‌گیرد؟»

به عبارتی روشن‌تر، به جای اینکه بگوییم چه رفتارهایی دینی است و چه نوع تربیتی را تربیت دینی می‌نامیم، باید به این سؤال پاسخ دهیم که: «اموری که به تربیت دینی مربوط نیست کدام است؟ آیا می‌توان مرز بین تربیت «دینی» و «دیگر ابعاد تربیت» را در زندگی روزمره مشخص کرد؟ و آیا اگر این مرزها را جدا کنیم، ناخواسته به دامن رویکردهای سکولاریستی از دین نیفتاده‌ایم؛ رویکردهایی که دین را قلمرو امور خصوصی و فردی تعریف می‌کنند و رفتارهای دیگر انسان را از آن جدا می‌کنند؟».

به نظر می‌رسد ما هیچگاه به توافق و تفاهم پایدار و روشنی در باب «تربیت دینی» دست نخواهیم یافت؛ مگر آنکه قبل از تفاهم در امور مربوط به تربیت دینی، در امور مربوط به «تربیت غیر دینی» به توافق جامعی برسیم.

پس، قبل از هرچیز لازم است با یک رویکرد سلبی، نظاره‌گر تربیت دینی باشیم. اگر بدانیم که چه اموری دینی نیستند، نگاهمان به امور دینی متفاوت خواهد بود. به تعبیر «کریشنامورتی»، این مسئله مانند پاک کردن پنجره‌ای کثیف است؛ وقتی شروع به تمیزکردن آن می‌کنیم، می‌توانیم از آن به بیرون بنگریم. پس در ابتدا باید ببینیم آیا می‌توانیم آنچه را که تربیت دینی نیست، بفهمیم و ذهن خود را از آن پیراسته کنیم؟ به عبارت دیگر، برای ترسیم و تصویر تربیت دینی، به جای آرایش و تزئین و افزایش آن، باید به پیرایش و تهذیب و کاهش آن دست بزنیم. پس از این مرحله به این نتیجه خواهیم رسید که تربیت دینی، در عین جامعیت و تمامیت آن در همه ابعاد زندگی، امری درونی، اشراقی و شهودی است که بیش از آنکه از طریق افزودن و آموزش دادن به دست آید، باید از طریق زمینه‌سازی و مکاشفه حاصل شود.

تربیت دینی، در یک معنا فراهم کردن فرصت‌های طبیعی و درون‌یاب است تا افراد خود با تجربه شخصی و الهام از فطرت خویش، بارقه تعالی بخش دین را کشف نمایند. تربیت دینی با «تجربه دینی» ارتباطی جدایی‌ناپذیر دارد. تجربه دینی، امری شهودی است که اعتبارش قائم به خود است و مستقل از مفاهیم، تصورات، اعتقادات یا اعمال دیگر است. این تجربه شهودی را نمی‌توان از طریق تلقین و عادت و اکتساب و تحمیل و تحکم به دست آورد. برخلاف آنچه که پاره‌ای از مریبان و مبلغان به آن دامن می‌زنند، ایمان دینی، به منزله تعلق خاطر مطلق، فعلی است که برخاسته از تمام شخصیت آدمی و در کانون معرفت قلبی و شهودی او روی می‌دهد و تمامی اجزاء آن را در برمی‌گیرد.

ایمان، خصوصی‌ترین و درونی‌ترین کشف انسان است که با نوعی جذب، شور عاطفی، شوق و لذت‌بخشی درونی همراه است. ایمان با آنچه که زیر عنوان «آموزش دینی» در مدارس و در قالب نمره و تشویق و کارنامه صورت می‌گیرد متفاوت است.

«دین یابی» یک امر «درونی»، «فاعلی» و «شخصی» و «دین دهی» یک امر «بیرونی» و «اقتباسی» است. تربیت دینی به معنای واقعی کلام، هنگامی هویت می‌یابد که با «جوشش» و «عشق» همراه شود؛ «یافتن» جایگزین «بافتن» شود و خواستین «ارتجالی» و «کشف شهودی» جایگزین خواسته‌های کاذب و رفتارهای ظاهری و اکتسابی شود. شاید نقل این گفته «بومگارتن»^۱ در این جا سودمند باشد که: «دین امری درونی است و فقط بر خصلت درونی انسان متکی است».

«بومگارتن» می‌توانست این سخن را به شکل زیر نیز بیان کند:

«دین دارای دو صورت است: دین خصلت^۲ و دین سنت^۳. دین واقعی، دین خصلت است. پس اعمال بیرونی که ریشه در ایمان و معرفت شهودی فرد ندارد، اعمال دینی نیستند؛ بلکه به واسطه یا نتیجه دین و اعمال دینی در درون خود انسان جای دارند. هرگاه، اعمال انسان توأم با دین باشد، انسان می‌تواند در تمام اعمال خود، دینی عمل کند. پس عامل درونی، اساس و ریشه تربیت دینی و حس عرفانی و اشراقی است».

بنابراین، ایمان به معنای مواجهه شهودی نفس آدمی با حقیقت مطلق یا مطلق حقیقت، که در فرهنگ دینی «خدا» نام دارد، تلقی می‌شود. در این صورت دین و آداب و سنن دینی، زمینه و مقدمه‌ای برای ایمان است تا فرد دین یاب، به مدد بینش شهودی به فطرت خود، که همان فطرت دینی و الهی است، بازگشت نماید. از این رو، منشأ تربیت دینی فرآیندی خودانگیخته و فطری است، نه دگرانگیخته و بیرونی.

مواجهه شهودی، مستلزم «بینش شهودی» است و نمی‌توان صرفاً با آموزش و اطلاعات بیرونی، به بینش نورانی دست یافت. هرچند این اطلاعات به منزله محرک‌های اولیه و درون داده‌های تحریک کننده، می‌تواند زمینه این بینش را فراهم نماید. عقل و علم و فلسفه، انسان را حداکثر «خدادان» می‌کند، نه خداخوان! به قول فروغی بسطامی: «از خداخوان تا خدادان، فرق هاست». این نوع ایمان که محصول کشف

۱. فصلنامه ارغنون، بهار و تابستان ۷۴، شماره ۶۵.

شهودی است، به گفته اقبال لاهوری، با «تجربه باطنی» پدید می‌آید، نه با تفلسف و تعلم محض؛ این ایمان یافتنی است، نه ساختنی؛ از تجالی است، نه اکتسابی.

همانطور که گفته شد، ایمان، نه تعلیمی است و نه القایی؛ نه لفظی و نه پدیده‌ای که از خارج از وجود آدمی به درون او راه یابد؛ چشمه‌ای است که از روح فطرت انسان می‌جوشد، کاریزی است که در بطن و متن هر انسانی کشف می‌شود و آب زلال آن، در عمیق‌ترین لایه‌های وجود شخص به ایمان رسیده جاری می‌شود.

در این تفسیر از ایمان و تربیت دینی، آموزه‌های بیرونی، داده‌ها و یافته‌های اکتسابی بی‌معناست؛ هرچه هست جوشش و کوشش درونی است و اکتشاف و شهود و تجربه و... به همین دلیل، اقبال لاهوری در تعریف دین، می‌گوید:

چيست دين؟ برخاستن از روى خاک تا زخسود آگاه گردد جان پاک
به بيان ديگر، هر مؤمنی دین دار است، ولی هر دینداری لزوماً مؤمن نیست. قرآن نیز میان اسلام (به مثابه دین) و ایمان (به مثابه جوهر دیانت) فرق نهاده است. (سوره حجرات آیه ۴۹).

جنس معرفت در تجربه دینی، از نوع معرفت یا بینش شهودی است. معرفت دینی حالتی از ذهن و اندیشه است که شخص در لحظه «بصیرت»، در اندرون خویش می‌یابد. بصیرت «باطنی» و شهود «اشراقی» عبارت است از جهش ناگهانی یک فکر یا نتیجه‌گیری منطقی از یک چیز، که مدت‌ها در ضمیر ناآگاه نهفته بوده، یا وضعیتی از ذهن که از راه مشاهده و آزمایش حاصل نشده است.

از این رو، معرفت شهودی بر مبنای «تجربه خصوصی» است، نه بر بنیاد فرضیه یا حدس و گمان اولیه. درستی این معرفت نه بر مبنای روش‌های تجربی و آزمایشگاهی مرسوم، بلکه بر بنیاد «دل‌آگاهی» استوار است و به این طریق به ژرفای موضوع یا موضوع‌هایی می‌رسیم که دیگران را از آن خبری نیست و تکرار و نشان دادن راه رسیدن به آنها نیز بر ایمان میسر نیست^۱.

ایمان راستین را نمی‌توان به صورت «تحکمی» و «ساختگی» پدید آورد، بلکه باید زمینه‌ای فراهم کرد که فرد بتواند آن را از «درون»، «احساس» کند، نه اینکه از بیرون «اقتباس» نماید. مریبان، معلمان و پدران و مادران نیز که در پی تربیت دینی کودکان

هستند، باید خود این احساس را از درون داشته باشند؛ نه آنکه به شیوه بازیگران نمایش، «نقش» بازی کنند؛ اگر چنین بودند، فرزندان آنها نیز چنین خواهند شد.

به نظر می‌رسد پاره‌ای از افراد، از توفیق داشتن «حس دینی» و ایمان درونی محروم می‌شوند. آنها علاوه بر این آفت‌های ناخواسته، خود را بیش از اندازه درگیر و گرفتار پرداخته‌ها و دستاوردهای مادی زندگی، آرزوهای دور و دراز، دانش‌های کاذب و کامیابی‌های مضر کرده‌اند. در اثر این فشارها و گرفتاری‌های ناخواسته است که امنیت و آرامش درونی، که زمینه ساز ظهور ایمان و مایه کشف و شهود و اشراق است، از بین می‌رود. پس تربیت دینی، به یک معنا، یعنی فراهم آوردن امکان تجربه دینی از طریق کشف و شهود.

هم‌چنین باید یادآور شویم که اگر شیوه «اکتشافی» را در تربیت دینی جایگزین شیوه «اکتسابی» کنیم و فرآیند «دین‌یابی» را در بستر تجربه «باطنی» تبیین کنیم، از یک آفت بسیار آسیب‌زا در تربیت دینی که «ریاکاری» و «تظاهر به دین» است، نیز کاسته‌ایم؛ آفتی که در روش‌های جاری تعلیم و تربیت رسمی، به شکل بسیار رایج و گسترده‌ای، عوامل درون‌زای تربیت دینی را تهدید می‌کند.

به تعبیر یکی از هنرمندان فیلمساز سینما، مشکل تربیت دینی این نیست که ما «دغدغه دین» نداریم؛ مشکل این است که ما دغدغه «تظاهر به دین» داریم و تعداد «متظاهران» به دین، به مراتب بیش از «معتقدان» به آن است. به دنبال این دیدگاه است که تربیت دینی، صرفاً در فریه‌سازی کالبدها و ظواهر و شعایر دینی خلاصه می‌شود و همین پرداختن به قالب و کالبد، بدون توجه به جوهره و سیرت و باطن دین، سبب شده است که در نسل کنونی انقلاب که بیش از دو دهه از آن می‌گذرد، شاهد ناهنجاری‌های فزاینده‌ای از نظر هویت ملی مذهبی و اسلامی جوانان باشیم.

باید پرسید: چرا آموزش‌های دینی، به تربیت دینی نمی‌انجامد؟ چرا تبلیغات دینی به رفتارهای دینی ختم نمی‌شود و چرا «درون‌شد»‌های دینی، «برون‌شد»‌های دینی تولید نمی‌کند؟ چرا شعار دینی، باعث شعور دینی نمی‌شود؟ چرا الگوهای دینی، در معرض همانندسازی جوانان قرار نمی‌گیرد و چرا برگزاری مراسم دینی و مذهبی در سطح جامعه، در پاره‌ای موارد موجب نیک‌سیرتی و درونی شدن ارزش‌های دینی نمی‌شود؟

باید به این سؤالات تکان دهنده پاسخ‌های قانع‌کننده داد.

علاوه بر این سؤالات، باید مرز میان دین ورزی و دین‌پذیری در قالب دین شکل‌گرا^۱ و دین تجربی و دین درون‌زا و برون‌زا روشن شود؛ چرا که هرکدام از این دو شکل و دو رویکرد به دین، روش‌های متفاوتی را در نحوه تربیت دینی می‌طلبند که با دیگری در تضاد است.

انسان دین مدار، حقیقت جو و حنیف، که بر خمیرمایه فطرت خویش تکیه نموده است، برای معنی کردن دین، به درون خویش رجعت می‌کند و نیاز به تعریف‌های رسمی و برداشت‌های کتابی و حفظیات درسی ندارد؛ زیرا حس دینی و از آن فراتر فهم و درک دین در جوهره وجودی اش به ودیعه نهاده شده است و براساس «نقخت فیه من روحی»، حس خداجویی را در ذات خود و پدیده‌ها می‌یابد.

بر این اساس، در تربیت دینی، بنا نیست صرفاً علم توحید و علم خداپرستی به افراد آموخته شود. علم توحید و حس خداجویی، به طور طبیعی و فطری در افراد کشف می‌شود؛ به این معنی که با فراهم ساختن زمینه‌ها و شرایط مناسب، انسان فرصت می‌یابد به خویشتن خویش بازگردد و به جستجو و کشف معنای دین بپردازد.^۲

انسان متدین در ارتباط میان درون خویش و طبیعت و روابط علت و معلولی، اعتقاد به واجب الوجود را لحظه به لحظه در فطرت خویش زنده و پویا حس می‌کند.

به همین سبب است که باید خدای «فیلسوفان» و خدای «عارفان» را از هم جدا کرد و خدای «یونان» و خدای «قرآن»، را دوگونه پنداشت. خدای یونان، خدایی است بدون پویش و جوشش، خدایی بدون تحرک. یک علت العلل مجرد و محرک بدون حرکت... و دین در این دیدگاه، یک فرآورده بیرونی است که باید با روش‌های تحکمی و یا تشویق و تنبیه و شرطی سازی، درونی شود.

اما حس مذهبی، مبتنی بر ایمان درونی، سرشار از زاینندگی، معنایابی و لذت پایان‌ناپذیر از زندگی است. بر این اساس است که باید بین دیانت و حس دینی تمایز قایل شد؛ زیرا تعریفی که انسان از دیانت دارد، بیشتر مبتنی بر مشاهده آثار و علایم دین‌داری

۱. دو الگوی دین‌ورزی و دین‌پذیری، در فرهنگ دیرینه ما وجود داشته است: الگوی آپولونی Apollonian یعنی دین شکل‌گرا و الگوی دیونیزی Dianysian یعنی دین‌ورزی بی‌شکل، «تصوف کاملاً شکل‌گرای قزلباشیه» در عصر صفویه، نماینده دین شکل‌گرا بوده است و نهضت «ملائیته» در تاریخ شیعه نماینده دین بی‌شکل.

۲. بنگرید به: «رقت هنرمندی در سینمای دینی»، احمدرضا درویش، اخباری در سینمای دینی، نشریه فارابی،

از دیانت دیگران است. حال آن‌که حس مذهبی، اساساً بر تجربه و احساس درونی فرد از دیانت استوار است. در این دیدگاه، تربیت دینی، نه یک فرآورده بیرونی، بلکه یک فرآیند درونی و خودزاست و منشأ آن روان‌زادی است و نه محیطی و برون‌زا.

ما می‌توانیم حس دینی را در ابعاد متکثر رفتار و کردار خود، از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین و از ارزشمندترین تا ناچیزترین، ببینیم. «اونامونو» در این زمینه مثالی دارد: فرض کنید کفش دوزی هست که از دوختن و فروختن کفش اصرار معاش می‌کند و فقط به اندازه‌ای که مشتریانش را از دست ندهد در کارش مایه می‌گذارد. حال، کفش‌دوز دیگری را در نظر بگیرید که سطح بینش بالاتری دارد، زیرا به کارش عشق می‌ورزد و به ساقه غرور یا کسب افتخار می‌کوشد که عنوان بهترین کفش‌دوز شهر یا مملکت را به دست آورد؛ حتی اگر این عنوان فقط مایه حیثیت و اعتبارش باشد و فروش و درآمدش را افزایش ندهد. این شأن کفش‌دوزی است که می‌خواهد برای همشهریانش یگانه و بی‌رقیب و جاننشین‌ناپذیر باشد و چنان باعلاقه برای آنها پای‌پوش می‌دوزد که چون درمی‌گذرد، نه فقط از دست می‌رود بلکه از دست آنان می‌رود و شدیداً فقدانش را احساس می‌کنند و در دل می‌گویند که «او نبایست می‌مرد»، این احساس ناشی از این حقیقت است که آن کفش‌دوز، همیشه نگران آن بود که مشتریانش هیچ‌گونه نارضایتی نداشته باشند و اصلاً در غم پاهایشان نباشند تا بتوانند فارغ‌بال به حقایق برتری بیاندیشند؛ او از عشقی که به خدای نهفته در دل آنان داشت، برایشان کفش می‌دوخت و «دین دارانه» می‌دوخت!

این مثال را از این جهت انتخاب کردیم که ممکن است عده‌ای تصور کنند در مشاغلی مثل کفش‌دوزی (از نظر ارتباط با حس مذهبی) رفتار دینی سخت‌نایاب است. افزون بر این، این مثال می‌تواند پاسخی به سؤال مطرح شده در مقدمه این گفتار باشد که: چه رفتاری در قلمرو تربیت دینی است و چه رفتارهایی از این قلمرو خارج است؟ و نیز اشاره مجددی باشد به بحث «نگاه سکولاریستی» به دین و «نگاه جامع و کل‌نگر» به آن. اساساً عمل عبادی متضمن پرستش برخاسته از دل انسان است و آنچه که در دل ریشه گیرد هیچ عقل و استدلالی نمی‌تواند در برابر آن قد علم کند. فهم دین با آمیزه‌ای از عشق و شور درونی همراه است و اگر غیر از این باشد، جنس دیگری از فهم دین است که با جوهره عبودیت سنخیت ندارد. بنابراین، فرد دین‌دار و دین‌مدار، در همه لحظات

و تمامی ابعاد وجود و انواع رفتار خود، دینی است و دینی عمل می‌کند. فردریک شلایر ماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴) در نوشته‌های پر نفوذ خود در قرن نوزدهم، ادعا کرد که «تجربه دینی»، تجربه‌ای عقلی یا معرفتی نیست، بلکه «احساس اتکای مطلق و یکپارچه به مبدأ و یا قدرتی متمایز از جهان» است. این تجربه، تجربه‌ای شهودی است که اعتبارش قائم به خود است و مستقل از مفاهیم، تصورات، اعتقادات یا اعمال می‌باشد؛ چون این تجربه نوعی «احساس» است و از حد تمایزات مفهومی فراتر می‌رود، بنابراین ما نمی‌توانیم آن را توصیف کنیم، چون این یک تجربه «حسی و عاطفی» است، نه معرفتی.^۱

در اینجا به نمونه‌هایی از این تجربه دینی که برخاسته از «جان آگاهی» و «دل آگاهی» است، اشاره می‌کنیم تا نشان دهیم این احساس را نمی‌توان از بیرون و به واسطه روش‌های تشویق و تنبیه و یا از طریق آموزش‌های رسمی و کلاسیک به وجود آورد، بلکه باید این حس در درون فرد کشف شود.

الف. «من در نمازخانه‌ای می‌نشستم و در همان لحظه که از لذات دعا و مراقبه (Meditation) بهره‌مند می‌شدم، ناگاه در اندرونی گرمایی خوشایند و غریب احساس می‌کردم. تا مدت‌های مدید حیران بودم که این گرما از کجا می‌آید تا (اینکه) به تجربه آموختم که از جانب خالق است و نه مخلوق و از آن پس، آن را دل انگیزتر و سرشار از حرارت یافتم».^۲

ب. در گذرگاه دشت لخت، در گودالی برف گرفته، در تاریک روشنائی شفق، در زیر آسمان ابری، من سرشار از شعفی بودم... در جنگل، جهان جاودانه جاری است. در این کشتزارهای خداوندی، سلطنتی، شایسته و مقدس، جشنی جاودانه برپای داشته‌اند؛ ایستاده بر زمین برهنه، سرم در نسیمی نرم فرو شد، به فضای نامتناهی برآمدم و تمام خودی‌هایم از میانه برخاست. من دو چشم روشن شدم. من هیچم، من همه چیز را می‌بینم، جریان وجود کیهانی در من جاری است، من پاره‌ای، جزئی از هستی‌ام.^۳

آیا این حس و تجربه را می‌توان از طریق روش‌های مدرسه‌ای و تئمرهای

۱. بن زارم از آن کهنه خدایی که تو داری بنگر که به هر لحظه مرا تازه خدایی است

۲. نقل از: عقل و اعتقاد دینی، مایکل پترسون و... ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، طرح‌نو، ۱۳۷۶، ص ۴۱.

۳. همان، صص ۳۸ و ۳۹.

و مکانیزم‌های تشویقی و تنبیهی ترویج نمود؟

از این رومی توان گفت: تربیت دینی یعنی تجربه‌م‌تعالی از طریق بیداری نیاز به دین و نه تحمیل آن و بنابراین بین «دینی کردن» و «دینی شدن» تفاوت اساسی وجود دارد. کسی گفته بود: «متدینان قدیم به خدایشان نیازمند بودند و متدینان جدید به موجودی نیازمندند که خدایشان باشد». اگر قدری عمیق‌تر به این عبارت بیندیشیم و معنای نهفته در آن را با آنچه در اغلب روش‌های جاری تعلیم و تربیت دینی صورت می‌گیرد، مقایسه کنیم، به دریافت تکان‌دهنده‌ای خواهیم رسید. برای دردمندان دین‌مدار بسیار دردناک است که بفهمند چگونه با دست خود، اما ناخواسته و ناخود آگاه، به ریشه‌های تربیت دینی و حس دینی کودکان ضربه زده‌اند؛ چگونه با تبلیغات صوری و تغذیه بیرونی، اشتها و «نیاز به دین» را در میان نسل جوان و نوجوان کور کرده‌اند و آنچه را که در حال خلق شدن و از درون جوشیدن و بالیدن است، چگونه با آموزش‌های پی‌درپی و آزمون‌های هراس‌آور، به خاموشی کشانده‌اند.

راه خروج از این بن‌بست خود ساخته، تغییر روش در تبلیغات دینی و تربیت مذهبی است. «خدایابی» با نیاز درونی و عشق و شور وجودی همراه است. در این نوع از تربیت دینی و حس مذهبی، خدا در «متن زندگی» فرد حضور دارد؛ حضوری که سرشار از انرژی و سازندگی و زیبایی است.

انسان خداجو و خداپرست، خدا را صرفاً نه تنها به منزله خالق هستی که آفریدگار و دادار و بخشایش‌گر است، می‌ستاید و می‌پرستد، بلکه افزون بر آن، خدایی را می‌پرستد که ضامن جاودانگی بشر است. خدایی را می‌طلبد که در او امید به زندگی، معنی دهی به زیستن، و شوق و شور کمال خواهی را ایجاد کند. به تعبیر «اونامونو»: ما نه به خداوند برای پی بردن به علت آفرینش (که این به جای خود لازم است)، بلکه برای حس کردن و حفظ کردن غایت و معنی بخشیدن به جهان نیازمندیم.

اگر بخواهیم فرآیند دین‌یابی را از طریق رهیافت‌های درونی و منابع شهودی و اکتشافی تبلیغ کنیم، باید در روش‌ها، نگرش‌ها و اهداف تربیت دینی تجدید نظر کنیم، نظام برنامه‌ریزی آموزشی در مدارس را تغییر دهیم، نظام‌گ‌زینشی در به‌کارگیری معلمان دینی را دگرگون نماییم و شیوه‌های تبلیغی و تربیتی در مدارس را از نو بازسازی کنیم؛ زیرا آن چه تحت عنوان «تربیت دینی» انجام می‌شود، در بیشتر موارد نتیجه‌ای معکوس

دارد و دین‌گریزی را جایگزین دین‌پذیری می‌کند.

ما باید از آموزه‌های دینی و عرفانی برای کشف راهبردهای تربیت دینی بهره‌گیریم؛ از همان روشی که قرآن نشان داده است، اولیاء دین ترویج کرده‌اند و عارفان بر آن تکیه زده‌اند؛ همان روشی که در فرهنگ عرفانی و آموزه‌های مربوط به آن یافت می‌شود. جلوه‌ای از این آموزه‌ها را در قالب عبارات زیبایی از «پیرهرات» خواجه عبدالله انصاری نقل می‌کنیم:

پیر هرات فرماید: گویندگان از حق ترجمان با غیب‌اند به چهار زبان: زبان «عبارت» و زبان «بیان» و زبان «اشارت» و زبان «کشف». عبارت، «شریعت» راست و بیان، «حکمت» راست و اشارت، «حقیقت» راست و کشف، «محبت» راست. شریعت به «روایت» است و حکمت به «هدایت» است و حقیقت به «رعایت» است و محبت به «عنایت» است. شریعت را به «دلایل» حاجت و حکمت را به «مکاشفت» حاجت است و کشف را به «تعزیر» حاجت است. هرچه به «روایت» است، «عنایت» است و هرچه «عنایت» است، آن «بی‌نهایت» است.^۱

خواجه عبدالله در جایی دیگر بیانی از انواع آموزه‌های دینی را به بر زبان می‌آورد: «راسخان در علم؛ ایشان را حاصل شده است: علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت؛ علم شریعت، آموختنی است، علم طریقت، معاملتی (عمل کردنی) است، علم حقیقت، یافتنی است.

علم شریعت را گفت: فاستلوا اهل الذکر (نحل ۴۳)

علم طریقت را گفت: وابتغوا الیه الوسیلة (مائده ۳۰)

علم حقیقت را گفت: وعلّمناه من لدنا علماً (کهف ۶۵).^۲

آنچه در عبارات بالا بیان گردید، حکایت از راهیابی به رهیافت‌های درونی تربیت دینی است؛ رهیافت‌هایی که نه از طریق روش‌های درسی و آموزشی، بلکه با کشف و عنایت قلبی همراه با تفرّد و فرآیندهای باطنی همراه است.

فهم همه این نمونه‌های ذکر شده، پی بردن به دیدگاهی از تربیت دینی است که راهیابی به فضای جدیدی را امکان‌پذیر می‌سازد که ناظر بر فرآیند «دین‌یابی» به جای «دین‌دهی» است.

۱. مجموعه رسایل، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲. کشف الاسرار مبدی، به کوشش منوچهر دانش‌پژوه، ص ۵۴.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی